

دلایل عقلانی و پیام‌محور بودن قرآن

به اقتضای عقل و منطق، قرآن به عنوان تنها منبع معتبر، بی‌تحریف، مورد اتفاق و ماندگار دین اسلام، باید به گونه‌ای باشد که همیشه انسان‌ها بتوانند از آن بهره گیرند؛ یعنی، زبان قرآن باید زبان روشن و قابل فهم برای همگان باشد.



به اقتضای عقل و منطق، قرآن به عنوان تنها منبع معتبر، بی‌تحریف، مورد اتفاق و ماندگار دین اسلام، باید به گونه‌ای باشد که همیشه انسان‌ها بتوانند از آن بهره گیرند؛ یعنی، زبان قرآن باید زبان روشن و قابل فهم برای همگان باشد.

به گزارش خبرگزاری بین‌المللی قرآن (ایکنا)، چندی پیش سیدیحیی یثربی، از قصد خود برای عرضه ترجمه‌ای از قرآن کریم خبر داد؛ ترجمه‌ای روان و بدون پرانتز از قرآن که با این هدف در اختیار مردم قرار خواهد گرفت که مردم از قرآن دور نیفتند. به همین مناسبت، این مفسر قرآن، نکاتی درباره ترجمه قرآن و مقایسه تطبیقی ترجمه‌های قرآن را در قالب یادداشت در اختیار ایکنا قرار داده است که بخش نخست این یادداشت پیش از این از نظر خوانندگان گذشت و اکنون بخش دوم که به ارائه دلایل عقلانی و پیام‌محور بودن قرآن اختصاص دارد، ارائه می‌شود.

1- قرآن تنها منبع معتبر، بی‌تحریف، مورد اتفاق، و ماندگار دین اسلام است. بنابراین، به اقتضای عقل و منطق، باید به گونه‌ای باشد که همیشه انسان‌ها بتوانند از آن بهره گیرند. یعنی، زبان قرآن باید زبان روشن و قابل فهم همگان باشد.

2- خود قرآن نیز چنان‌که گذشت بر «مبین» بودن خود و روشن بودن زبانش تأکید می‌ورزد.

3- قرآن خود، کتابی است که برای راهنمایی مردم و روشن کردن تاریکی‌های ذهن و زندگی انسان‌ها نازل شده است. چنین کتابی طبعاً نباید خود در برقرار کردن ارتباط با مردم، دچار مشکل بوده و نیازمند عوامل بیرون از خود باشد. چیزی که خود نور باشد نیازمند نور دیگر نخواهد بود.

4- قرآن باید با عقل و فهم ما قابل درک باشد، زیرا ما در پذیرش حقایق آن، تنها می‌توانیم از عقل و درک خود بهره بگیریم. یعنی اگر حجیت عقل را در فهم محتوای قرآن نپذیریم، نمی‌توانیم اعتبار آن را در یابیم. زیرا ما جز عقل و اندیشه نیروی دیگری برای تشخیص درست از نادرست در دست نداریم.

5- اسلام دین «حیرت» و نفهمیدن و نپرسیدن نیست؛ بلکه دین آگاهی، هوشیاری و چون و چراست. در همه‌ی قرآن تنها یک‌جا واژه‌ی «حیرت» به کار رفته است آن نیز درباره‌ی کسانی است که شیطان فرییشان داده است! [1] اما در قرآن صدها بار بر علم و آگاهی و عقل و شعور و فهم و فکر و نظر و ایمان و یقین تأکید شده است. [2] بنابراین، خود قرآن هم، باید قابل فهم و درک باشد، نه مبهم و حیرت‌زا!

6- صحابه‌ی پیامبر در زمان زندگی پیامبر(ص) مشکلی در فهم قرآن نداشتند.

7- تفسیرهای صحابه (مانند ابن‌عباس، ابی و ابن‌عمر) و تابعان (مانند مجاهد، قتاده، شعبی و سدی)، همگی گواه این مدعاست که آنان مشکلی در فهم قرآن نداشته‌اند. زیرا تفسیرهای آنان از حد مسائل ادبی و شأن نزول‌ها تجاوز نمی‌کند. اگرچه گاهی نیز آیه‌ای با آیه‌ای دیگر، یا آیه‌ای با حدیث تطبیق می‌گردد، یا در مضمون آیه روایتی از پیغمبر نقل می‌شود.

8- ظواهر قرآن از نظر علمای اسلام و با اجماع آنان، حجت می‌باشد. این نشان آن است که زبان قرآن، زبان روشن است.

9- خطاب قرآن به عموم مردم، و بعثت پیامبر برای هدایت همه‌ی انسان‌هاست. بنابراین زبان قرآن باید برای همه‌ی انسان‌ها قابل فهم باشد.

10- حجت بودن عقل را در تفسیر قرآن، به‌طور کلی همه‌ی فرق اسلامی می‌پذیرند. اگر دقت کنیم کسانی هم که به‌گونه‌ای در تفسیر قرآن میان انسان و قرآن واسطه قرار می‌دهند، و می‌گویند: «تفسیر قرآن باید تنها با روایات پیامبر خدا(ص) و یاران پیامبر باشد.» [3] باز هم این‌کار را با عقل انجام می‌دهند. یعنی این عقل آنان است که صلاح کار را در این می‌داند که قرآن را تنها بر اساس احادیث پیامبر و امامان معصوم تفسیر کنیم. [4]

البته اینان که تفسیر قرآن را تنها در شأن معصوم می‌دانند، گروه اندکی از مسلمانان شیعه یا سنی‌اند و گروه اکثریت مسلمانان و پیروان مکتب‌های شناخته‌شده‌ی اسلام مانند اشاعره، معتزله و شیعه، همگی حجیت عقل را در تفسیر قرآن می‌پذیرند. عقل انسان می‌تواند چنان‌که طبیعت را می‌فهمد، قرآن را نیز بفهمد و از آن استنباط کند. بیشتر تفسیرهای جهان اسلام از نوع تفسیرهای اجتهادی‌اند.

11- مکاتب بشری همانند فلسفه و عرفان و کلام، همگی نه تنها با یکدیگر، بلکه در درون خود نیز دچار اختلاف‌اند. بدیهی است که قرآن باید با وساطت آن‌ها تفسیر نگردد. وگرنه ما نیز بر اساس تبعیت از آن مکتب‌ها، در فهم قرآن گرفتار اختلاف گوناگون خواهیم شد.

12- انسان‌ها مدام اسیر هوا و هوس خود بوده و به دنبال اغراض و امیال خویش هستند. قرآن اگر دلالت قاطع و روشن نداشته باشد، در دست این هواپرستان دچار آشفته‌گی شده و کارایی خود را از دست خواهد داد.

قرآن کریم بارها به پیامبر اکرم(ص) تأکید می‌کند که با در دست داشتن هدایت آسمانی، نباید از تمایلات و افکار مختلف پیروی کند که این کار نادرست بوده و عامل گمراهی می‌باشد.[5] روشن است که چنین خطابی اختصاص به پیامبر نداشته و همه‌ی پیروان قرآن را در بر می‌گیرد. بنابراین، باید قرآن کریم برای همگان قابل فهم باشد.

13- طرح معانی اختصاصی قرآن و اختصاص فهم آن‌ها به خواص،[6] با خطابات عمومی قرآن در تضاد است.

14- این که پیامبر اسلام، تفسیر به رأی قرآن را اگرچه درست هم باشد، خطا می‌داند اشاره به همین نکته است که ما در فهم قرآن نیز همانند واقعیت‌های دیگر جهان، باید بر اساس مشاهده و ملاحظه‌ی خود این واقعیت‌ها، نظر بدهیم، نه بر اساس مفاهیم و پیش‌فرض‌های ذهنی خودمان. بنابراین در فهم قرآن باید از روش درست بهره گرفت. اگر کسی راه و روش نادرست در پیش بگیرد، فهم او از قرآن درست هم باشد، چون روش او نادرست بوده، این فهم در حقیقت یک فهم نادرست خواهد بود. از این مقدمه و مبنا، آشکارا به این نتیجه می‌رسیم که زبان قرآن باید، زبانی روشن و قابل فهم برای همه‌ی پژوهشگران بوده باشد.

15- زبان «ایماء و اشاره»، یعنی زبان کنایی و نمادین، اختصاص به جایی دارد که گوینده نتواند از آن‌چه در حوزه‌ی ادراکی خود دارد، با زبان عادی سخن بگوید. مانند تجربه‌های عرفانی که برای عارفان سخن گفتن از آن‌ها، با زبان عادی امکان ندارد. زیرا زبان عادی ما با ذهن ما پیوند دارد و اصولاً با ذهن ما ترکیب شده است. ما مفاهیم ذهن خود را می‌توانیم به زبان بیاوریم و به دیگران منتقل کنیم. تجربه‌های عرفانی، از جنس حقیقت‌ها و احکام متمایز ذهنی نیستند، بلکه در تجربه‌ی عرفانی، ویژگی عمده، وحدت و عدم‌تمایز است. از این‌جهت همه‌ی عرفا تجربه‌های عرفانی را «بیان‌ناپذیر» دانسته‌اند. در نتیجه، هرگونه بیانی در ارتباط با این تجربه‌ها، بیانی نمادین بوده و زبان ایماء و اشاره خواهد بود. و چون بر اساس قواعد منطقی، مشاهدات و تجربه‌های هیچ عارفی برای دیگران حجت نمی‌باشد، زبان عرفانی نه تنها چیزی به مردم انتقال نمی‌دهد، هرچه هم بگوید برای مردم حجت نخواهد بود.

با توجه به آن‌چه گفتیم، به این نتیجه می‌رسیم که چون مطالب وحی باید به مردم ابلاغ گردد و برای آنان حجت باشد، پس زبان قرآن به هیچ‌وجه نمی‌تواند نمادین و اشاره‌ای باشد، به عبارت دیگر وحی از نظر ماهیت، از جنس تجربه‌های عرفانی نمی‌باشد، و گرنه از طرفی قابل ابلاغ نمی‌شد و از طرف دیگر حجیت خود را از دست می‌داد.

یادآور می‌شوم که از همان آغاز پیدایش عرفان و تصوف (از قرن دوم هجری)، علمای اسلام، حساب محتوای هندی و نوافلاطونی و مسیحی عرفان و تصوف را از اسلام جدا کرده‌اند. در حقیقت نیز عرفان و تصوف، آیینی است که قرن‌ها پیش از اسلام، در شرق و غرب جهان وجود داشت. مسلمانان مکه و مدینه با نوع مسیحی آن کاملاً آشنا بوده و حتی در مواردی نسبت به آن علاقه هم پیدا می‌کردند. اما پیامبر اسلام به‌شدت با چنین گرایشی مخالفت می‌کرد.[7] بنابراین دلیلی ندارد که ما در قرن بیستم به تقلید از مسیحیت غرب، وحی اسلام را از نوع مکاشفه‌های عرفانی بدانیم. من در تفاوت و تمایز همه‌جانبه‌ی اسلام و عرفان در جای دیگر به تفصیل بحث کرده‌ام.[8]

پی‌نوشت‌ها:

- 1 - انعام/71.
- 2 - بنگرید به فرهنگ واژه‌های قرآنی.
- 3 - راغب اصفهانی، حسین، مقدمة جامع‌التفاسیر، کویت 1405، ص 93.
- 4 - استرآبادی، محمدامین، الفوائدالمدنیة، ص 128.
- 5 - همان، بقره/120 و 145، انعام/56، مائده/49، رعد/37 و آیات دیگر.
- 6 - قیصری، داوود، مقدمه تائیه ابن‌فارض، مقصد دوم، فصل اول.
- 7 - بنگرید به تفسیر آیه‌ی 27 از سوره‌ی حدید در تفسیرهای مختلف. و نیز: امالی صدوق 1/63. بحار 381/83 و 49/382 و 53 و 115/70.
- 8 - یثربی، یحیی، پژوهشی در نسبت دین و عرفان، تهران.